

علم، اخلاق، سیاست *

دکتر حسین کچویان **

پیش از آن که روش و رویکرد خودم را برای درک این مقوله و ابعاد مختلف آن ارائه دهم و در این باب که این چرخش اخلاقی چه معنایی دارد و پیامدها و تبعاتش برای حوزه‌های معرفتی و از جمله علوم اجتماعی چیست، به بحث بپردازم، لازم است متذکر شوم که چرخش اخلاقی چیزی فراتر از تطور و تحول در حوزه معرفت و علوم اجتماعی است؛ یعنی صرفاً ناظر به یک تحول روش شناسانه و معرفت شناسانه در حوزه‌های معرفت نیست.)

چرخش به سوی مقوله‌های اخلاقی یا توجه به اخلاق و ارزش‌ها به طور کلی یکی از این طریق ابعاد چرخش اخلاقی را مشخص می‌کند؛ یعنی این چرخش هم شامل چرخش‌های صوری و هم شامل چرخش‌های محتوایی و اخلاقی است. اخیراً مقاله‌ای را در باب چرخش اخلاقی در اقتصاد می‌خواندم، تمرکز و توجه نویسنده مقاله نیز همین بود؛ یعنی جنبه معرفت شناسانه و روش شناسانه نداشت و بحث او این نبود که به لحاظ روشی اهتمام و توجه به اخلاق و اخلاقیات چه تبعاتی دارد و چه روش‌شناسی اقتصادی جدیدی برای ما ایجاد می‌کند، بلکه مسئله اصلی در این زمینه توجه و حساسیتی بود که اهل اقتصاد و اهل تجارت در اعمال‌شان به اخلاقیات نشان می‌دهند.

* این سخنرانی نخست در سلسله مباحث نشست «علم، اخلاق، سیاست» هسته علمی بسیج دانشجویی خواهران مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم علیه السلام ارایه و به صورت فشرده بازنویسی شده و مورد تأیید دکتر کچویان رسیده است.

** استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

اقتصاد مستقل‌ترین و حتی ناسازترین حوزه‌ی فعالیتی و رفتاری با اخلاق تلقی شده است. این اقتصادی که در جهان موجود به آن عمل می‌شود (اقتصاد سرمایه‌داری)، در واقع به عنوان یک حوزه کاملاً خوداتکاست که اگر اخلاقیاتی دارد اخلاقیات خاص خودش می‌باشد که هیچ نسبتی با اخلاقیات به معنای خاص و معمولش ندارد. منطق اقتصاد در بازار، منطق سود بدون محدودیت به هیچ مقوله‌ی اخلاقی می‌باشد. در دوره‌های اخیر، اهل تجارت به فعالیت‌های اقتصادی اهمیت فوق العاده‌ای می‌دهند و می‌گویند که در فعالیت‌های اقتصادی مسئولیت‌پذیر باشیم و به حساسیت امور اجتماعی توجه کنیم. بنابراین، این‌جا چرخش اخلاقی توجه به اخلاق در معنای معقول و روزمره‌اش است؛ یعنی اقتصاد در شرف اخلاقی شدن است. اما این‌که می‌شود یا نه، بحث دیگری است که باید در جای خودش بیان شود.

همه‌ی حوزه‌های دیگر هم همین‌طور است؛ یعنی در حوزه‌ی سیاست یک معنایی از چرخش اخلاقی در مفهوم سیاست هویت که کسانی مثل گیدنز به عنوان مشخصه‌های آن در عصر حاضرند، منعکس است. سیاست به طور معمول بیشتر با رتق و فتق علایق مادی انسان‌ها سر و کار داشت؛ یعنی موضوع نزاع و دعوای سیاسی تا همین اواخر این بود که منافع کدام طبقه در فلان زمینه اقتصادی یا سیاسی یا اجتماعی لحاظ شود؛ به عبارت دیگر، امکانات و وسایل رفاهی و اقتصادی محل نزاع بود. مثلاً، دسته‌بندی‌های سیاسی به این صورت بود که احزاب بر اساس این‌که بیان‌گر منافع مادی کدام گروه اجتماعی هستند به حزب کارگر یا حزب محافظه‌کار و نظایر این تقسیم می‌شدند.

اما در سیاست هویت یا شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید، حوزه‌ی تعلق خاطر مردم و سیاسیون کاملاً از این حوزه‌ها به حوزه‌ی دیگر منتقل شده که به یک معنا ویژگی اخلاقی دارد. در شکل خاصش، مثلاً مسئله حقوق بشر یا حقوق زنان در کانون سیاست این نوع جنبش‌ها قرار دارد و در معنای عام آن همان بحث سیاست هویت است؛ یعنی این‌که به انتخاب‌های افراد به اعتبار این‌که انسان هستند، ارزش بگذاریم و در سیاست به دنبال فراهم‌سازی شرایط تحقق آن انتخاب‌ها باشیم و هر کسی هر طور می‌خواهد باشد را رعایت کنیم و سیاست را برحسب این قضیه سازمان بدهیم که هر کی هر چی است، محترم می‌باشد. البته من در باب خوبی و بدی این بحث‌ها سخن نمی‌گویم، بلکه این تحولی است که در غرب رخ داده است. ما در این‌جا از اخلاقی بودن معنای عامی استنباط می‌کنیم نه اخلاق به معنای درست یا خاص نظیر اخلاق اسلامی. انسان دارای انواع فعالیت‌ها می‌باشد؛ گاهی ملاک‌ها و معیارها و شاخص‌هایی در رفتار وارد می‌شود که به‌طور کلی به آن اخلاقی می‌گوییم، سیاست هویت هم این‌گونه است به این اعتبار که بر مقولاتی نظیر اهمیت اخلاقی انسان‌ها و گروه‌ها تأکید می‌کنند.

در هر زمینه‌ای که شما نگاه کنید، چرخش‌ها و عطف توجهاتی را می‌بینید. مقوله‌هایی که به طور معمول تا همین اواخر بدانها پرداخته می‌شد و مقوله‌هایی که اکنون به آنها می‌پردازیم، چه به لحاظ معرفت‌شناسانه یا غیر معرفت‌شناسانه، اخلاقی هستند. جدای از این که محتوای اخلاقی‌شان چیست. محتوای اخلاقی‌شان ممکن است از نظر ما زشت باشد، ولی اخلاقی است. به هر حال، سیاستی است که از این به بعد مسئله اصلی‌اش این است که حق انتخاب انسان‌ها را رعایت کند. در قانون این نوع سیاست اخلاق و اخلاقیات به معنای عام وجود دارد. صنعت، تکنولوژی، مسایل زیست محیطی و حتی در کامپیوتر اخلاق و اخلاقیات نقش دارد. اخلاق در کامپیوتر مسئله‌ای مهم است. این که چه چیزهایی در اینترنت مجاز است رد و بدل بشود، نحوه معمول اداره این شبکه‌ها باید چگونه باشد و در آن چه خبری نوشته شود و بر چه چیزی نظارت گردد، ابعاد مختلف و کاملاً اخلاقی دارد. در بیوتکنولوژی دربارهٔ همانندسازی، به مسئله اخلاق و اخلاقیات برمی‌خوریم؛ به این معنا که یکی از مسایل اساسی این علم، این است که مرگ و زندگی یا رشد و رکود افراد و این که همانندسازی آیا درست است یا نه، به حل مسایل اخلاقی وابسته است. بخشی از سیاست‌های قسم اول سیاست‌های هویتی ناظر به این‌ها می‌باشد. مسئله اصلی جنبش‌های محیطی، جنبش سبزها و نظایر این در واقع همین نزاع‌های اخلاقی است.

خلاصه، چرخش اخلاقی از یک بُعد حوزه بسیار گسترده و عامی را در بر می‌گیرد که از قسم مسئله یا مسائل روش‌شناسانه یا معرفت‌شناسانه نیست. در بعضی از حوزه‌ها مثل فلسفه از آن جایی که به کلی حوزه نظری است، این برگشت به اخلاق مسئله‌ای نظری می‌باشد؛ البته در آن جا هم، مسئله در بدو امر توجه به مقوله‌های اخلاقی است. تا همین بیست - سی سال پیش عمدهٔ توجه فلسفه، مسایل معرفت‌شناسانه و صرفاً چیزهایی بود که در حوزهٔ فلسفه علم مطرح است، ولی اخیراً اخلاقی بودن و ابعاد مختلف آن به عنوان قانون توجه قرار گرفته است. این جا مطلب این است که یک علقهٔ جدیدی برای فلسفه به وجود آمده و به تبع آن فیلسوفان مهم، فیلسوفانی هستند که سخن‌های اخلاقی می‌گویند. در فلسفهٔ سیاسی هم همین طور است.

چرخش اخلاقی قلمروهای متعددی را در بر می‌گیرد که برخی از آنها بیان شد، حتی در حوزه اقتصاد که غیر اخلاقی‌ترین‌شان بوده، این چرخش وجود دارد.

اما چرخش اخلاقی یک معنای محدودتر و شاید مهم‌تری نیز دارد و آن هم خاص علوم اجتماعی است؛ البته بعضی از این مقوله‌ها به کل حوزه معرفت برمی‌گردد، چون برخی از نظریه‌پردازان فلسفی دارای این نوع چرخش‌ها و گرایش‌ها هستند. مسئله این است که ما خودمان را محدود به این نکنیم که علایق متحول شده‌اند؛ یعنی ما اگر دیروز به اخلاق نمی‌پرداختیم حال امروز به اخلاق بپردازیم،

بلکه مطلب این است که نگاه اخلاقی به عالم پیدا کنیم و این نگاه اخلاقی هم صرفاً به حوزه‌های علوم اجتماعی محدود نباشد، بلکه کل عالم را ببینیم و بپرسیم که اگر اخلاقی نگاه کردیم و آن را اخلاقی فهمیدیم، چه طور خواهد شد.

چرخش اخلاقی در این معنا در واقع نوعی نگاه تازه به عالم و آدم است؛ البته این نوع نگاه خیلی رادیکال و حاد می‌باشد، ولی در دل آن که نوعی دیدن متفاوت و یا فهم متفاوت است، اصولاً یک نوع فلسفه و دانش جدید وجود دارد. این معنا خیلی انقلابی‌تر است، چون آن معانی جدید دیگر که مورد بحث قرار گرفت، ممکن است به نتایج متفاوت دیگری برسد، ولی این نوع نگاه خیلی رادیکال و حاد است و به یک معنا در تعارض و ناسازگاری کامل با منطق تجدد می‌باشد. این نوع نگاه ضمایم دیگری هم دارد که شاید وقتی بحث چرخش اخلاقی را در علوم اجتماعی مطرح می‌کنند، بیشتر این ابعاد مد نظر باشد. این معنای گسترده یا حادی که بیان شد، الزاماً موضوعی عام نیست، بلکه ممکن است افرادی خاص به این نقطه اوج رسیده باشند، ولی معنای دوم از چرخش اخلاقی، در حوزه معرفتی به عنوان روش و نگرش جدید مورد بحث قرار گرفته و در واقع، به یک معنا نفی اثبات‌گرایی در اصول و مقدمات یا در فروع آن است. حال در این جا به اجمال، این نوع چرخش و این که چگونه به وجود آمده و چرا به این جا رسیده، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

چنان‌که می‌دانید یکی از اصول فلسفه اثبات‌گرایانه که در تمامی علوم جا افتاده، مسئله بی‌طرفی ارزشی است؛ یعنی این‌که به لحاظ ارزشی علم خنثی است و نباید در تحقیقات معرفتی یا در یافته‌های دانش ارزش‌ها را دخالت دهند؛ به عبارت دیگر، فکر پوزیتیویسم و اثبات‌گرایانه می‌گوید: علم، ماهیت فن آورانه یا کاربردی دارد؛ یعنی مرده شور است و کاری ندارد که آن را کافر یا مؤمن به وجود می‌آورد و از آن چه کسی استفاده می‌کند، خصلتی دارد که هم کافر و هم مؤمن می‌تواند از آن استفاده نماید، چون ارزش‌ها در درونش دخالتی ندارد. این نگاه توصیه می‌کند شما که دنبال علم هستید، ارزش‌های خودتان را دخالت ندهید و این‌ها را کنار بگذارید تا به دانش حقیقی نایل شوید؛ یعنی اگر دانش از ارزش‌ها پاک نگردد منشأ انحراف است. در مقابل این چرخش اخلاقی، بر لزوم برگشتن اخلاق به دانش علمی به یک معنای چاره‌ناپذیرش استدلال می‌کنند.

معنای دیگری نیز در همین حوزه خاص‌تر از چرخش اخلاقی وجود دارد که کمتر مورد توجه است، ولی برای برخی مهم بوده و در بعضی حوزه‌ها از جمله حوزه سیاست موضوع نزاع و بحث جدی است و آن، این‌که سؤال سنتی و این اندیشه و فهم جدید که جواب منفی به آن داده شد، آیا پاسخ مثبتی دارد یا نه؟ مطابق دید تجدد که بین همه نحله‌های آن از جمله اثبات‌گرایی مشترک است، علم اصولاً نه از این جهت که باروش‌ها سر و کار ندارد بلکه به این معنا که ناظر به مقوله‌های عینی است، غیر اخلاقی

می‌باشد و این غیر اخلاقی بودن علم به معنای این است که به اخلاقیات نمی‌پردازد، زیرا مقوله‌های اخلاقی اصولاً از مقوله‌های معرفتی یا به بیان دقیق‌تر از مقوله‌های جهان‌عینی نیستند. ملاک و معیار ما در علوم، جهان‌عینی است. ما با دانش خود می‌توانیم وجود یا عدم چیزی را محک بزنیم. اگر چیزی در عالم باشد شاخص‌های عینی برای تأیید آن وجود دارد و اگر هم نباشد باز شاخص‌های عینی برای آن هست. حال سؤالی که مطرح می‌شود، این است که آیا ملاکی برای ارزیابی نقطه نظرهای اخلاقی وجود دارد یا نه؟

پاسخی که جهان جدید یا تجدد به این مقوله می‌دهد، این است که چون چنین ملاک عینی وجود ندارد، پس علم اخلاقی نیست. یک معنای دیگر از غیر اخلاقی بودن علم یا بی‌توجهی علم به اخلاق، در دوران جدید است. معنای خاص چرخش اخلاقی این است که علم می‌تواند و باید به این سؤال‌ها پاسخ بدهد و این، به خصوص در حوزه سیاست مهم و اساسی است.

چرخش اخلاقی را در معنایی که با زندگی روزمره و معرفت پیوند دارد، توضیح دادیم. در توضیح این که چرخش اخلاقی چیست و چرا به وجود آمده، نباید این چرخش اخلاقی را به عنوان امری تثبیت شده یا گرایش غالب و مسلط در غرب به ویژه از منظرهای معرفتی و اخلاقی دانست. قبل از این که معنا و مفهوم این تحول را بیان کنیم، لازم است این چرخش اخلاقی را مثل بسیاری از چرخش‌های دیگر در تفکر و زندگی غرب از چرخش‌های بنیانی و فراگیر یا حداقل جاگیر تلقی کنیم. غرب تحولات بسیاری را دیده و همه را بر اساس منطق بنیانی خودش حل و فصل کرده است؛ نمونه خیلی مشخص و روشن، حرکت به سوی رمانتیسم می‌باشد. در بحث‌های غرب‌شناسی کمتر به این چرخش‌ها توجه شده است که نظیر همان چرخش‌ها و بنیان‌های اقتصادی که خیلی وقت پیش کشف شد و مارکس در مورد آن نظر داد غرب هم چنین چرخش‌ها و بحران‌های اجتماعی فرهنگی، اخلاقی و معرفتی داشته است. نمونه بارز آن، چرخش‌های رمانتیسم است که دو چرخه خیلی عمده‌اش یکی، در اوایل قرن نوزدهم و دیگری، تا همین دوره‌های اخیر بوده است. پُست مدرنیسم چرخش ثانوی رمانتیسم هم می‌باشد. در مقابل رویکرد خشک، بی‌روح و کلی‌گرای روشنگری قرن هجدهم، رویکرد رمانتیسم به فلسفه و معرفت رویکردی خاص‌گرا، شخصی و باروح بود تا جایی که شعر را نمونه عالی معرفت تلقی می‌کردند. دوره اخیر نیز همین‌طور است. کسانی هم چون هایدگر بیان خشکی را که نمونه‌اش در فیزیک دیده می‌شود، به عنوان بیان و زبان علم رد می‌کنند و بلکه زبان شاعران را زبان علم می‌دانند و زبان اسطوره‌ای را به عنوان نمونه بسیار خوب علم و معرفت تلقی می‌کنند. اهتمامی که به اسطوره و اسطوره‌شناسی و جریان‌های فکری و معرفتی اخیر غرب شده، به این جهت مربوط است.

در حوزه اخلاق نیز به همین منوال است. در غرب افراد گاهی هوس اخلاقی شدن پیدا می‌کنند و اخلاقی هم می‌شوند، از دهه شصت انقلاب جنسی کردند، از دهه هفتاد به تدریج اخلاقی شدند، کما این که یک موقع بی‌دین می‌شوند یک موقع هم دیندار. برای این که مشخص کنیم این موضوع چه قدر عمق دارد و تا چه حد می‌تواند مبین تحول اساسی و جدی در غرب باشد، با نظر به منطق اصلی آن زمان یک مثال یا مورد ساده‌ای را بیان می‌کنیم. ببینید این‌ها وقتی در مسایل جنسی انقلاب می‌کنند و اکنون نیز در غرب آزادی لجام گسیخته‌ای را شاهد هستیم، در یک برهه‌هایی پس می‌زنند و نتیجه کار خودشان را به نوعی ارزیابی می‌کنند؛ البته طبیعت بشر طوری است که وقتی در حوزه دینی یا غیر دینی به یک چیز جدید می‌رسد، آن را به عنوان یک مدل تجربه می‌کند، زیرا انسان به راحتی دنیای قدیمش را رها نمی‌کند و حتی عکس‌العملی، شخصیت قدیمی او را برمی‌گرداند؛ یعنی مثلاً شما بخشی از بی‌دینی دوران جدید ایران را باید این‌گونه فرض کنید که دینداری شدید، یک دوره تخفیف دینداری دارد، ولی باید مطمئن باشید که اگر این جریان اصیل باشد دوران مجدد دینداری ظهور خواهد کرد.

در غرب هم همین‌طور است. منطق کمی غرب منطق اخلاقی نیست، بلکه این آثار تجربه‌های جدید در حوزه اخلاقی می‌باشد. دلیل آن نیز این است که چون تجربه‌های جدید در درون سنت اخلاقی حاصل شده، بعد از مدتی عکس‌العمل نشان می‌دهند. این برگشت مجدد به اخلاق، جدی نیست. غربی‌ها به اخلاق نگاه ابزاری و کارکردی دارند و اصولاً به خود انسان نیز چنین نگاهی دارند و فکر می‌کنند می‌توان اخلاقیات انسان را کم یا زیاد کرد، هم چنین در دینداری هم بر این عقیده‌اند. دینداری آنها حقیقی نیست که متضمن اطاعت و تسلیم و تعبد باشد، بلکه اقتضای حالشان و میلشان بر این است که دیندار باشند.

امروزه تبعات سوء سیاست‌های غیراخلاقی، جهان را با بحران‌هایی مواجه کرده است که از جمله آنها، بحران اقتصادی با شاخص‌های خودش از قبیل از بین رفتن سرمایه اجتماعی و... است. جهان اقتصادی قراردادی یک لایه غیر قراردادی نیز دارد که اگر آن لایه غیر قراردادی نباشد جهان اقتصادی فرو می‌ریزد، زیرا نمی‌توان هر قراردادی را بر اساس قراردادی دیگر تثبیت کرد. منطق اقتصادی اقتضا می‌کند بر امور غیر قراردادی که عبارت از اعتماد، اخلاق، درستکاری و... است، پای‌بند باشیم. وقتی با منطق اقتصادی عمل کردی سایش و کاهش سرمایه اجتماعی، شما را به مرز شکننده‌ای درست مثل خود اقتصاد می‌رساند. در حوزه اقتصاد، سود یک جایی به مرحله شکننده‌ای می‌رسد و دیگر به دست نمی‌آید، چرا؟ زیرا آن چنان عمل کردید که بخش اعظم جامعه از هستی ساقط گردید، کارگرها بدبخت شدند و... به همین دلیل در اقتصاد غرب، سوسیالیزم بخش لازمه این

منطق است. غرب در اخلاق و در هر زمینه دیگری نیز همین طور می باشد. بحران های اجتماعی، جامعه را به مرز اضمحلال می رساند. این برگشت ها با منطق قبلی تعارض ندارد، همان طور که در اقتصاد برگشت به اقتصاد سوسیالیزم، برگشت به این است که همان مرحله قبلی را احیا کنیم تا جانی دیگر بگیرد؛ البته این نوع چرخش ها از این جهت که ضعف و نقصان منطق نظام تجدد را نشان می دهد، امری مبارک است، ولی نباید کسی فکر کند غربی ها دیگر دیندار یا اخلاقی شدند. منطق بنیانی تجدد در هر حوزه ای با این چرخش ها عوض نمی شود. اما این چرخش چیست و چرا به وجود آمده است؟

تمام این چرخش های متعدد را که بیان شد، باید با نظر به منطق بنیانی تجدد و نحوه توسعه و تطور آن بفهمیم تا جایی که به حوزه بحث معرفت مربوط می شود، نه حوزه های دیگر؛ البته در حوزه غیر معرفت هم قابل تشخیص است. به یک معنا می توان منطق اجتماعی غرب را منطق اقتصاد تلقی کرد. در اثر همین منطق است که در غرب کل فعالیت ها از جمله فعالیت علمی سازمان می یابد. از این رو به طور مثال در غرب دانشی که در ارتفاع و بهینه سازی زندگی انسان، کاربردهای مادی و مدخلیت بیشتری داشته باشد، از اهمیت بیشتری برخوردار است. حال، در حوزه شناخت بیشتر تأمل کنیم و ببینیم این چیست و تبعاتش چگونه است.

از یک منظر در واقع غرب یا تجدد فعالیت خود را در حوزه معرفت و شناخت با فرو ریختن بنیان معرفتی ای که کاملاً اخلاقی بود، آغاز کرد. تا پیش از دوران جدید، تفکر سنتی و از جمله تفکر سنتی که ما الآن در آن هستیم، نظام عالم را واجد معنای اخلاقی می دانست (سنت که یک نوع تفکر است، زمان نیست، حادثه نیست).

در تفکر سنتی، عالم توده ای بی شکل و فاقد جهت اخلاقی نبوده و نیست، بلکه متضمن معنا و مفهوم اخلاقی می باشد، به نحوی که به خیرها و خوبی ها جواب مثبت می دهد و با شرها و زشتی ها مقابله می کند و این تعبیر سیر الی الله تعبیری است که کمابیش در تمام سنت ها اعم از دینی یا غیر دینی وجود دارد. این عالم نه تنها جهت گیری به سمت خیر و خوبی دارد، بلکه نظم هم بر اساس خیر و خوبی سازماندهی شده است؛ البته متأسفانه این تفکر بعضاً یا در بیشتر مواقع حتی در افراد متدین هم از بین رفته است. در هر حال، ما تعابیر و احادیثی هم چون «اذا كثرت زنا كثرت الزلازل» یا مثلاً «اذا كثرت ربا كثرت موت الفجأة» داریم که مصایب این عالم را به فعل اخلاقی ربط می دهد. در واقع، نماز استسقاء مصداق کاملی از این نوع است. بسته شدن آسمان یک نسبتی با فعل انسان دارد و راه حلش هم این است که فعل حسن و فعل اخلاقی جدیدی انجام گیرد، چنان که قرآن می فرماید:

«ولو كان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض» - (اعراف، آیه ۹۶).

بشر گذشته و بشر در درون سنت عالم را کاملاً اخلاقی می‌بیند. اما ماکیاولی این تفکر را عوض کرد. ایشان هم به لحاظ سیاست عملی و واقعی و هم به لحاظ سیاست نظری بنیان‌گذار تجدد تلقی شده است. بنیان‌گذاری وی به این دلیل است که وی معنای اخلاقی را از این عالم گرفت و گفت: بعد از این نه برای شناخت عالم به معنای اخلاقی رجوع کنیم نه برای فعل، بلکه باید عالم را مستقل از اخلاق دانست. این‌که ماکیاولی به عنوان پدر شیطان قلمداد شده، به یک معنا وصف اخلاقی زشتی برای او نیست. آنچه او کرده، تعبیر آن در منطق سنت نیز وجود دارد، چون منطق شیطان هم یک منطق ابزاری یعنی منطق عدم مواجهه اخلاقی با عالم می‌باشد. این منطق در تمام حوزه‌های دیگر عملی و نظری از مجاری متعددی ادامه پیدا کرد و در نهایت، به علم جدید یا تجدد رسید. اما در علوم اجتماعی و فلسفه این فکر چه صورتی پیدا کرد و چی شد؟

آن جوهره علم جدید و نسبت‌اش با فکر دینی مشکلات ما را در باب علم موجود می‌رساند. این معنا که روش علوم اجتماعی به لحاظ ارزشی خنثی است، فکری بود که در واقع با ماکیاولی شکل گرفت؛ البته در مقام این نیستیم که تناقض‌های خود ماکیاولی و این‌که خود این منطق از اساس متزلزل بوده را بیان کنیم، بلکه می‌خواهیم ببینیم یا در واقع فرض کنیم که در سطح، کارش درست بوده است. این ناسازگاری در کار آگوست نیز دیده می‌شود. کنت با این‌که از جهات مختلفی در قالب سنت می‌اندیشید، ولی آنچه حاصل شد به عنوان علم جدید بود، به همین دلیل است که متجددین وی را نقد یا رد می‌کنند.

به هر حال، نتیجه خیلی ساده از تجدد مورد بحث که با ماکیاول شروع شد، این است که به لحاظ روش‌شناسانه نباید اخلاقیات و یا هر چیزی که از قسم اخلاق است از جمله دین را در دانش مان دخالت دهیم، زیرا این‌ها منشأ انحراف از حقیقت‌اند. در سطح عمیق‌تر، به این دلیل که دانش ناظر بر عالم عینی است و عالم عینی از مقوله اخلاق تهی می‌باشد، پس عالم یک چیز مرده‌ای است. معنای عمیق افسون‌زدایی و قدس‌زدایی از عالم همین است؛ به عبارت دیگر، نیهیلیسم تفکر جدید در معنای عمیق آن همین می‌باشد؛ یعنی در عالم چیز دیگری نیست که این جهت‌ها و این سوها را به ما نشان دهد، اما چون چنین است یک نتیجه دیگری هم حاصل می‌شود و آن، این‌که آنچه ما دریافتیم هیچ نوع ردی یا نقضی بر اخلاق نیست و از درونش هم هیچ نوع اخلاقیاتی بیرون نمی‌آید و این صرفاً مربوط به اخلاق با معنای خاصش نیست، بلکه به اخلاق با معنای عامش که شامل سیاست و هر نوع عمل تجویزی است، نیز مربوط می‌شود.

نقطه آغاز این است که ما در این عالم به لحاظ وجودشناسی، خیر اخلاقی یا ما به ازای اخلاقی نداریم و چون چنین است، پس در علم‌مان درباره اخلاقیات سخن نمی‌گوییم یا از آن، نتایج اخلاقی

نمی‌گیریم. دانش جدید هیچ سخنی در باب این‌که کجا باید برویم یا از چی باید اجتناب کنیم، نمی‌گوید. دانش ما از سخن گفتن دربارهٔ اخلاق قاصر است و اخلاق به ترجیحات شخصی ما احاله شده است و هیچ مبنای عقلانی هم ندارد، چون مبنای عینی ندارد. این فکری است که ابعاد مختلفش را افراد مختلف بسط و گسترش داده‌اند.

این موضوع که علم باید جامعه را به نحو عینی مطالعه کند، به عنوان مبنای علوم اجتماعی توسط کنت مطرح شد. کنت یا دورکیم توجه داشتند که اساساً جامعه چیزی جز اخلاق نیست، جامعه یک سری ترکیبات و هنجارهای اخلاقی است (ترکیبات اخلاقی به معنای عامش) و روش معمول برای مطالعه این مقوله‌های هنجاری و اخلاقی، حکمت عملی بوده، چون می‌دانستند اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن، هر سه، اخلاقی است. اما دورکیم و بقیه آمدند و گفتند: ما می‌خواهیم اینها را عینی و به روش علوم طبیعی مطالعه بکنیم. برای پرداختن به مقوله‌های اخلاقی به روش علوم طبیعی، باید کارهایی هم به لحاظ متافیزیکی انجام شود و آن، اینکه این مقوله‌های اخلاقی را از حیث اخلاقی‌شان از بین ببریم و تبدیل به مقوله‌های عینی بکنیم تا اثر و کارکرد و نفس‌شان شبیه سایر مقوله‌های عینی شود.

چرخش اخلاقی به معنای واژگون کردن است، نه به معنای بیرون انداختن و طرد کردن قطعی. منطق تجدد هم‌چنان غالب است و فقط به خاطر این که در آن شکاف افتاده، دیگر نمی‌تواند به دلایل فلسفی خودش را به عنوان فکر غالب مطرح کند و در نتیجه، زمینهٔ عطف توجه به اخلاق در دو بُعدی که گفتیم پیش آمده، یعنی در بعد عملی و در بعد روش شناختی اما نه در بعد سوم که توجه به ماهیت اخلاقی جهان است. در دو بُعد دیگر با بحث چرخش اخلاقی مواجه هستیم، در حالی که در بُعد سوم این مباحث خیلی کم است. عمده بحث در چرخش اخلاقی در علم در حال حاضر در این خصوص است که علم‌گریزی از اخلاق ندارد، نه تنها مطلوب است، بلکه ضرورت نیز دارد. بدون اخلاقیات (در معنای موسع‌اش که شامل سیاست، عقیده، ایدئولوژی و... می‌شود) علم نه ممکن است و نه مطلوب؛ البته بخشی از این را و برگفته بود، ولی حرف وی در آن زمان خریدار نداشت.

در هر حال چرخش اخلاقی از این حیث می‌گوید، این سخن که علم مرده شور است، سخن خوبی نیست. علم نباید مرده شور باشد و نباید ماهیت فنی داشته باشد، علم باید به کارِ رد و قبول سیاست‌ها بیاید، یا در خدمت و تقابل با اخلاقیات خاص عمل کند و دوباره با اخلاق پیوند پیدا کند و این در بعضی حوزه‌ها مانند فیزیک و بحث‌های همانندسازی خیلی بارز است. در واقع، اخلاق مانع می‌شود که شما این سیاست را ادامه بدهید یا این تحقیق و بررسی را بکنید، اخلاق مانع می‌شود که علم‌تان را در اختیار فلان شخص یا گروه قرار بدهید، ولی بُعد عمیق‌تر اخلاق که ما باید بدان توجه کنیم، این است

که عالم رنگ و بوی اخلاقی دارد.

کل جهان به ویژه جهان اجتماعی جهان اخلاقی است. جامعه چیزی جز مجموعه‌ای از باید و نبایدها نیست. اما اگر شما بیایید و بگویید که جامعه را بایستی به عنوان موضوع طبیعی یا عینی مطالعه کرد، این‌ها وقتی عینی شد ماهیت اخلاقی‌اش هم از بین می‌رود؛ یعنی دیگر فرقی نمی‌کند این فعل را جانی انجام بدهد یا متقی. علوم اجتماعی جدید که با آن سر و کار داریم، هیچ فعلی را از آن حیث که آدم اخلاقی انجام می‌دهد یا آدم غیر اخلاقی، مورد بررسی قرار نمی‌دهد، حتی ارزش‌ها را به شکل عینی بررسی می‌کند و این را مدخلیت نمی‌دهد که ارزش‌ها رفتارهای اخلاقی و پیامدهای عینی متفاوت دارد. همه جنگ‌ها یک شکل است، این که چه کسی می‌جنگد در معنای جنگ و در آثار و تبعات آن تأثیر دارد.

این نقطه اساسی برای کسانی است که به دنبال علم حقیقی هستند اگر قبول کنیم فعل اخلاقی ما جزئی از این عالم است و اثر می‌دهد، هم چنان که در زندگی شخصی‌مان هم اثر می‌دهد و آثار و پیامدهای متفاوتی دارد. علم جدید این را هم به لحاظ فردی و هم به لحاظ اجتماعی از ما گرفته، در نتیجه عالم را خطا می‌فهمد و این، بسیار مهم است و این بحث چرخش اخلاقی را غربی‌ها نمی‌توانند به مقصد برسانند چون برای آنها جهان به عنوان یک قلمرو اخلاقی از دست رفته است. هر چند آنها یک قابلیت خیلی خوبی داشتند و آن، این که برخلاف تمدن‌های دیگر خود انتقادگر بوده و همواره خودشان را تصحیح می‌کردند. انتقادگری هر تمدنی تنها در چارچوب آن تمدن ممکن است و برای غرب گذر از این منطق، گذر از تمدن موجود می‌باشد و هم چنین چیزی امکان تحقق عادی ندارد و به این دلیل است که این چرخش‌های مختلف تا آن جایی که به منطبق‌های بنیانی غرب مربوط می‌شود، چرخش‌هایی نیست که شما بدانها امید داشته باشید ولی شما می‌توانید از آن استفاده بکنید، کما این که ما بعد التجدد را باید در کلیت‌اش استفاده نمایید.